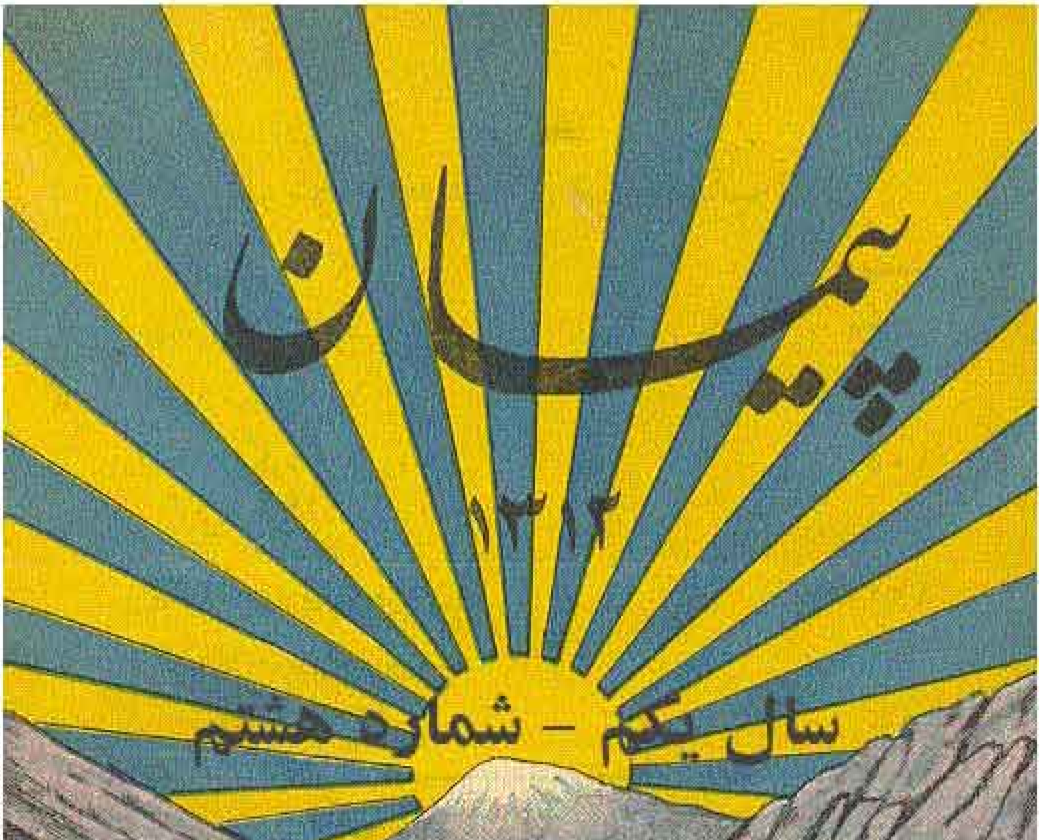

پیمان
۱۳۱۲
سال یکم - شمارهٔ هشتم



پیمان

۱۳۱۲

شماره هشتم — ۱۶ اسفندماه ۱۳۱۲ — سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۳۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

نمایندگان پیمان

بیرجند	آقای ذبیح الله خان ناصح
تبریز	آقای خازنی وکیل رسمی عدلیه
اصفهان	آقای میرزا علی خان جواهر الکلامی
مشهد	آقای میرزا محمود خان کسرایی
رشت	تجارتخانه یك کلام
لنگرود	آقای میرزا علی آقای دیلمی
بابل	آقای وحید شهابی شهمیرزادی
اردبیل	آقای فیضی

رسیدهای اداره نزد آقایان فرستاده شده کسانیکه وجه اشتراك خود را به تهران نفرستاده اند در آنجا پرداخته رسید رسمی را دریافت کنند.

پیمان

۱۳۱۲

شماره هشتم — ۱۶ اسفندماه ۱۳۱۲ — سال یکم

گزارش شرق و غرب

۱- جنبشهای خونین در فرانسه

در این دو سه هفته جنبشهای مهمی در اروپا رویداده . چنانکه در شماره ۷ گفتیم در نتیجه رسوایی بایون کابینه شوتان افتاده کابینه دالادیه بکار برخاست. ولی همان روز پنجشنبه هفتم فوریه (۱۹ بهمن) هنگامی که دالادیه وزرای نوین خود را به پارلمان برای معرفی آورد نخست از خود پارلمان دشمنی بکابینه او نموده شد بدینسان که نماینده‌ای از دسته های دست چپ زبان به بد کابینه باز نموده نمایندگانی هم از دست راست پاسخگویی برخاسته شورش و جنبش پارلمان را فرا گرفت.

سپس در بیرون دسته‌هایی که دست راست خوانده می‌شوند به همدستی سربازان جنگ پیشین که آنان نیز دسته ای هستند از روی طرحی که از پیش ریخته بودند بنمایش و زور نمایی پرداختند و چون روی بسوی پارلمان داشتند و پولیس بجلوگیری پرداخت زدو خورد و کشاکش

آغاز شده کار بخونریزی کشید.

در اثرانسها تفصیلهایی داده‌اند واین شگفت که شماره کشتگان را در یکجاشش تن نوشته‌ در جای دیگری دوازده تن می نویسند ودر آژانس دیگری از بیست تا پنجاه قید می کنند. زخمیان را سیصد تن کما بیش خبر می دهند.

شورش تا شب و نیمه شب و پس از نیمه شب در کار بود وتنها در اخر شب بود که پولیس چیره شده آرامش را پایدار ساخت. درهمان شب کابینه دالادیه بعنوان اینکه بهانه برای جنبش وخونریزی باز نماند کناره جویی خود را اعلام کرد. رئیس جمهور دومرگ را که هنگامی نیز رئیس جمهور فرانسه بوده ومرد نیکنامی است بپاریس خواسته بریاست وزرا برگماردند.

مسیو دومرگ باآنکه از مدتها بگوشه نشینی برداخته از کار کناره گرفته بود دراین هنگام سر از پذیرفتن ریاست وزراء باز نزده بی درنگ بتشکیل کابینه برداخت وهمه دسته‌ها ازدست راست ودست چپ نسبت باو هوا خواهی نشاندادند. بااینحال فردای انروز که هشتم فوریه بود دسته‌های دست چپ نوبت نمایش را ازآن خود دانسته پاسخ گویی کار دیروزی دسته های دست راست به نمایش برخاستند. این بار نیز زد وخورد وکشاکش رویداده چندتن کشته شده و کسانی زخمی گردیدند.

این داستان جنبش دسته های سیاسی فرانسه بود. درانمیان که اژانسها خبر این جنبش را می دادند و مردم همه جا سرگرم گفت وشنید آن داستان بودند ناگهان در اتریش جنبش دیگری بسیار سخت تر وخونالود تر برخاسته مردم را از یاد جنبشهای فرانسه غافل ساخت.

۳ — جنگ و خونریزی در اتریش

اتریش را همه میدانیم که در بیست سال پیش یکی از دولتهای

بزرگ اروپا بود و فرانسوا یوسف امپراطور سالخورده او یکی از چند کسی بشمار می رفت که رشته آرامش و شورش اروپا را در دست داشتند. چنانکه جنگ بزرگ سال ۱۹۱٤ اروپا نیز از این سر زمین برخاست که در نتیجه کشته شدن ولیعهد فرانسوا یوسف دولتها بهانه بدست آورده جهان را دچار آتش و آهن ساختند و در همه مدت جنگ اتریش یکی از دولت‌های بزرگ جنگجو بشمار بود و دوش بدوش آلمان و عثمانی با دشمنان می جنگید.

ولی در پایان جنگ که فرانسوا یوسف هم تا آن زمان مرده بوده در اتریش شورشهایی برخاسته در نتیجه آن شورشها هر گوشه این امپراتوری جمهوری جدا گانه گردید که امروز بنامهای هنگری (مجارستان) و چکسلواک و یوگواسلاو و اتریش خوانده می شود.

آن بخشی که از بنام اتریش نامیده می شود شامل شهر وین پایتخت امپراتوری کهن است. ولی جز یکرشته کوهستان و زمین های کم بار نیست و مردم آن باندازه شش ملیون و نیم می باشد. چنانکه میدانیم از مدتهاست که آلمانیان چشم باین سر زمین دوخته اند و آرزوی آن دارند که آنجا نیز جزو خاک آلمان باشد و چون در این باره کوششهای بسیار بکار برده اتریش را نا آسوده می سازند دلفوس رئیس الوزرای اتریش بر آن سر است که قضیه را در انجمن بزرگ ژنو (جامعه ملل) مطرح گرداند. ولی چون آلمان عضو آن انجمن نیست نتوان دانست که نتیجه این تظلم چه باشد و برفرض آنکه انجمن آلمان را در آن کوششهای خود ستمکار و ناحق دانست آیا از چه راه خواهد توانست حکم خود را اجرا نماید؟ داستان چین و ژاپون بخوبی نشان داد که فایده قضاوت انجمن ژنو چیست و چه نتیجه از آن بدست می آید. مگر سیاست خود

دولتهای بزرگ از انگلیس وفرانسه و ایتالیا خواستار استقلال اتریش باشد وگرنه از انجمن‌ژنو دراین باره امیدی نتوان داشت.

ازسخن دورنیافتیم: دراین اتریش کوچك بود که در ۱۲ فوریه (۲۳ بهمن) ناگهان جنگ خونین میانه دسته‌سوسیالان وکارگران باپولیس وسپاهیان دولت‌در گرفت وچهار یا پنج شبانروز مدت کشید. از سالها در اتریش اندیشه بلشویکی رواج داشت زیرا گذشته از نزدیکی این سرزمین بخاك‌روسستان که‌امروز کانون بلشویکی‌است سختی کارزندگی دراتریش که بیش‌از دیگر جاهاست علت دیگری برواج آن‌اندیشه‌در میان رنجبران وکارگران اتریش می باشد.

با آنکه گزارش ده وانه ساله خاك روسستان پرده از روی کار بلشویکی برداشته ونتیجه آنرا در پیش چشم هر کسی هویدا گردانیده باا‌ینحال‌زندگانی کارگران‌وبیکاران‌دراروپاچندان‌دشوار وتوانفرساست که کسان انبوهی بازهم هوادار بلشویکی می‌باشند وباپای خودبسوی آتش می روند.

دراینجاست که باید از کاراروپا عبرت برداشت؛ دراینجاست که کسانی که در مشرق سنگ اروپاییگری بسینه می‌زنند باید بخود باز آمده از آن کار نادانی شرمنده وسر افکنده شوند!

گروهی که بدانسان گرفتاراند واز سرمایه داری آمریکاشان گرفته تا بلشویکی روسستانشان جز گرسنگی وبدبختی توده انبوه‌مردم نیست‌شده‌تا سبکمغزی‌آن کسانی که‌آرزوی‌روزوحال‌آن گروه‌رادارند! ناسپاس مردمی که ازاین‌خوشیها وآسایشهای شرق بهره‌یاب گشته‌وقدر آن آسایش وخوشی‌را نمیدانند و بیخردانه در جستجوی اوروپاییگری می باشند!

این حال اروپاست که گروه انبوهی برای آنکه راه روزی بروی آنان بسته نشود و بتوانند کار کرده و لقمه نانی برای خود و خاندان خود پیدا کنند ناگزیر از دسته بندیها و نبردهای خونین می باشند. دسته بندی کارگران جز ترس از بیکاری و گرسنگی علت دیگری ندارد از اینحال باید شرقیان عبرت برداشته از پیروی آیین زندگانی اروپا سخت برکنار باشند. این پیش آمدهایی که در شهرهای اروپا روی می دهد هر کدام درس دیگری برشرقیانست که باید آنان را در شناختن سود و زیان جهان هرچه داناتر و بیناتر گرداند. ما نیز مقصودمان از سرودن این داستانها و گفتن این سخنها جز راهنمایی به برادران شرقی خود نمی باشد. این جنبشهای خونین در فرانسه و اتریش اگر کسانی معنیهای دیگری بانها می دهند پیش ما جز دلیل بیچارگی و آوارگی اروپاییان نیست. از درماندگی که بنیاد زندگانی را غلط برداشته اند مردم یک کشور و یک خاکی سر یک لقمه نان خون همدیگر را می ریزند. مردمی که باید برادروار دست بهم داده خوش و آسوده روز گذرانند دسته ها بدشمنی یکدیگر بسته و همچون درندگان بدریدن همدیگر بر می خیزند.

اگر بلشویکی آزموده نشده و جهانیان نتیجه آنرا با چشم ندیده بودند کسانی معذور بودند که در راه آن جانبازی نمایند ولی امروز آیا میتوان کسی را در چنین کاری معذور داشت؟!

از آنسوی در سایه یکرشته ابزارهای دوزخی کار زندگانی اروپا نه چنان سخت است که اگر کسانی برای گریختن از آن زندگانی درون آتش بدوند بتوان بر آنان نکوهش روا دید!

درجاییکه در انگلستان بیکاران کاروان بسته بپایتخت سفر میکنند و از درماندگی و ناچاری چنان بی آبروگری تن در میدهند و دوانی

همچون دولت انگلیس که دست بر کشورهای دیگران یازیده‌ودعوی قیمومت و تمدن آموزی بر آنان می نماید نمیتواند یا نمی خواهدچاره آن ننگ را بیاندیشد درچنین جایی آیا بر کارگران اتریش دربیمودن آن راه خطا نکوهش می توان کرد ؟!

در سرزمینی که آیین زندگانی بیخردانه است بی گفتگوست که صد خطا خواهد برخاست . علت اینکه اروپا باآنهمه پیشرفت در علوم و اختراع بچنین سختیها دچار است جز از آن نیست که بنیاد زندگانی آن کج نهاده شده و از اینجاست که ما فریاد زده بشرقیان میگوییم :

«علوم واختراعات را از اروپا برگیرید ودرآیین زندگی وقانون پیروی او نکنید» !

بسخن خود باز گردیم : زدو خورد اتریش نخست از لنز که شهر بزرگی در کنار دانوب در اتریش بالایین است برخاست . بدینسان که پولیس بعنوان جستجو از ابزار جنگی بجایگاه سوسیالان رفت و سوسیالان ایستادگی نموده پولیس را راه بدرون نداده‌اند و یکی از پولیسان را نیز با تیر زدند . از اینجا کشاکش آغاز شده سوسیالان در همه جا با دولت نبرد آغاز کردند و در وین و دیگر شهرها سنگر بندی کرده باتفنگ وتوپ شصت تیر بجنگ وخونریزی برخاستند دولت پولیس و همگی سپاهیان را با توپخانه و شصت تیر بجنگ فرستاد از دسته «هایم وهر» که یکی از دسته‌های سیاسی اتریش است کمک خواست و در چهار یا پنج شبانروز که جنگ برپا بود دوهزار تن کمابیش کشته شده چندین هزار زخمی گردیدند .

در یکی از آژانسها گفته میشود که کارگران در هرخانه‌ای که سنگر بندی داشتند تا اندازه‌ای ایستادگی نموده‌اند که همگی

کشته شده یا سخت زخمی گردیده اند.

پس از انجام جنگ که سوسیالان زبون گردیدند چهار هزار تن دستگیر شده و یکصد و پنجاه شصت تن از ایشان بدست افتاد و دولت محکمه‌ای برپا کرده گرفتاران را بیدرنگ بمجازات کشید و با آنجا که آژانسها خبر داده‌اند تا کنون نه تن را بدار زده اند و صدها بلکه هزارها دیگران در زندان میخوابند.

چنانکه آزموده‌ایم درچنین هنگامها آژانسها فرصت بدست آورده گزافه بافی می نمایند بویژه که این پیش آمدها جنبهٔ سیاسی دارد و با دسته بندیهای دولتها بی ارتباط نیست. از اینجاست که هر یکی از آژانسها رنگ دیگری بقضایا میدهند.

در این داستان اتریش نیز چون یکطرف کشاکش سوسیالان و هواداران آیین بلشویکی بودند که آژانسهایی هوا خواه آنان میباشند از اینجهت بخبر هایی که داده شده در زمینهٔ جزئیات قضیه اعتماد نتوان کرد. این اندازه یقین است که دولت اتریش چنانکه بهنگام جنگ و شورش چابکی نموده زودی ریشه شورش را برانداخت پس از پایان شورش نیز از هیچگونه سخت گیری بر گرفتاران و بازماندگان کارگران دریغ نمیکند. ولی پوشیده نباید داشت که اگر چیرگی از آن سوسیالان میگردید آنان هم چنین سختگیریهایی می نمودند بلکه سختگیری آنان چندین برابر میشد. امروز درهمه جای غرب کارگران و بیکاران با دولتها و توانگران دشمن خونی یکدیگرند و هر کدام که دست پیدا کند از گزند و آزار بر دیگری باز نخواهد ایستاد. همه اینها نتیجه آن بنیاد غلطی است که اروپا برای زندگانی خود نهاده است.

کارگران حق دارند که بر گرسنگی و بدبختی شکیبا نبوده

گردن از یوغ سرمایه داری باز کشند. جهتی نیست که گروه انبوهی از مردم از کوچکترین حق زندگی که "کار کردن و نان خوردن" باشد هم بی بهره باشند.

چیزیکه هست آن راهی را که کارل ماکس و دیگران زیر پای ایشان گذارده اند راهی است که یکسره بسوی ویرانی جهان میرود. آنانکه بکشادن چنین راهی می کوشند دیگران حق دارند که آنانرا دشمن آسایش و آبادی جهان پنداشته برسر آنان بکوبند.

اگر راستی را خواسته باشیم خود این راه مایهٔ نابودی کارگران خواهد بود که توانگران وسرمایه داران که دشمن وحریف ایشان هستند دستاویز بدست آورده هر فرصتی را برای کوبیدن سر آنان غنیمت خواهند شمرد.

ما در این باره سخن بسیاری داریم که در شمارهٔ آینده بیمان بتفصیل خواهیم سرود.

۳ - رسوایی بایون در فرانسه

باهمه پیش آمد هایی که در فرانسه شد هنوز رسوایی بایون فراموش نشده و پیاپی خبرها در بارهٔ آن داده میشود. روزهفتم فوریه که دالادیه کابینه خود را بپارلمان آوردنمایند گان هجده گونه استیضاح در باره این رسوایی تهیه کرده بودند که پیش آمدها مجال ماندن کابینه و انجام استیضاحها نداد.

چنانکه گفته ایم تا اندازه ای باعث پیش آمدهای خونین فرانسه همین رسوایی بوده و اینست که کابینه کنونی با مواظبت بسیار قضیه را دنبال میکند. پرساره داماد شوتان که مدعی العموم تمیز و در کار استاویسکی متهم باهمالکاری است از کار خود معزول شده. دالیمیه یکی ازوزرای کابینه شوتان با دسته انبوهی از دیگر سرشناسان بعنوان استفاده و شرکت در کار استاویسکی دنبال میشوند. چنانکه آژانسها خبرمیدهند هر زمان نادرستی تازه ای از استاویسکی پیدا میشود.



اسلام و ایران

۲

پیغمبران همه فرستادگان یک خدایند کسانی که یکی را از آنان پذیرفته دیگران را نمی پذیرند خرد از این کار ایشان بیزار است.

بزرگترین عیب مردم دیگر گونی و پراکندگی است که میانهٔ آنان باشد: گروهی که در سرزمینی گرد آمده اند و باید با هم زیست نمایند و هر گاه دشمنی رو نمود گرد یکدیگر گرد آمده جلو گیری برخیزند بر چنین گروهی بزرگ ترین آسیب داشتن اندیشه های پراکنده و گوناگون است.

جهان از دیدهٔ خرد و مردمی یکخانه‌ای بیش نیست و جهانیان همه با هم برادرند ولی چون از باستان زمان جهانیان گروه گروه شده و هر گروهی سرزمینی را بر گرفته و بر آبادی آنجا کوشیده‌اند بایدی مردم هر سرزمینی باید پیرو یکدین بوده و یک آیین [illegible] از اندیشه های پراکنده و کینه آمیز سخت پرهیز کنند.

سخن بی پرده گوییم: ایران این سرزمین کهن امروز بیمناکترین آسیب آن پراکندگی اندیشه‌ها میباشد.

این سرزمین صدها ستم دیده و قرنها با سختی و بیچارگی سر داده تا امروز بیاری خدا سامانی پیدا کرده. در چنین روزی نباید کسانی تخم دوتیرگی و پاشیدگی بیفشانند ومایه رنجش و رمیدگی ایرانیان از یکدیگر باشند.

امروز باید از سختیهای گذشته عبرت گرفته جز در یکدلی نبود و از هر گفتار یا کرداری که مایه پراکندگی باشد باک بر کنار بود.

آنچه مرا باین سخن وا میدارد نگارشها و گفتارهائی است که از پارهٔ جوانان نا آزموده و برخی پیران خام اندیشه در بارهٔ اسلام و رابطهٔ ایران باآن دین پاک خدایی سر میزند که بی آنکه پیرامون خود را بپایند و بی آنکه گفته‌ها و نوشته هاشان بنیادی داشته باشد بوالهوسانه یکرشته سخنانی زبان باز میکنند یا قلم میدوانند.

اینان بردو دسته اند: دسته‌ای بدنهاد و سیاهدل که جز از هم گسیختگی مقصودی ندارند و اسلام را از آن راه دشمن میدارند که آنان را در سیاهکاریها و نادرستی ها آزاد نگزارده است. دسته‌ای نیکنهاد و ساده دل که فریب زمان را خورده وان سخنان را مایهٔ ایران دوستی می شناسند و با اسلام ازاین راه دشمنی می نمایند که میپندارند ایران از آن دین خدایی زیان دیده.

روی سخن من با این دسته نیکنهاد است که میخواهم آنان را از آن اشتباه بسیار بیجا بیرون بیاورم.

برادران: حساب ایران وعرب در قرنهای پیشین پاک شده و سخنی برای امروز باز نمانده. آن روزی که تازیان بسرحد ایران رسیدند ایرانیان آن روز غیرت و مردانگیشان کمتر از دیگران نبود

و چون اسلام را در نمی یافتند و جز شهرگشایی علت دیگری بر آن جنبش عرب نمی پنداشتند غیرتمندانه بنگاهداری ایران برخاستند و کردند آنچه را که شایسته غیرت و مردانگی بود. ولی با نیروی خدایی اسلام بر نیامده جز شکستهای پیاپی از آن کوششهای خود نتیجه ندیدند. و چون تازیان چیره گردیده سراسر ایران دست یافتند باز ایرانیان دشمنی با اسلام فرو نگزارده هر زمان که توانستند از شورش و جنبش باز نایستادند و در این زمینه خونهای فراوانی از ایران ریخته گردید.

افسوس بر آن خونها که در راه غیرت ریخته شد ولی غیرت در آمیخته با نادانی! افسوس بر آن خونها که ریخته گردید و پاک هدر رفت!

لیکن کم کم ایرانیان حقیقت اسلام را دریافتند و بآن دین خدایی بگرویدند.

در این زمان بود که ایران دانست چه باید کرد. دانست که باید دشمنی با اسلام را که مایه آن شکستها و بدبختیها بود کنار نهاده با چیرگی عرب و فزونی جوییهای آنان و دعویهای بیجا که داشتند ـ دعویهایی که اسلام از آنها بیزار بود ـ بدشمنی برخاست. خوشبختانه این بار فیروزی بهره ایران گردید که در اندک زمانی دست عرب را از ایران بر تافته خود ایرانیان رشته کارها را بدست آوردند. هنوز قرن سوم هجری به نیمه نرسیده بود که رشته کارها در ایران با خود ایرانیان گردید. دیری هم نگذشت که به بغداد تاخته بر خلیفه نیز چیرگی یافتند و اختیار کارها بلکه اختیار زندگی او را نیز بدست آوردند.

در اینجاست که ما میگوییم: حساب ایران و عرب پاک شد و سخنی برای زمانهای دیرتر باز نماند.

آنانکه می گویند ایرانیان اسلام را بزور شمشیر پذیرفتند راه خطا می پویند.

آنانکه می پندارند ایرانیان چون بشمشیر با اسلام برنیامدند از راه دین سازی و نیرنگبازی رخنه بر بنیاد آن دین انداختند تا دانی خودرا نشان میدهند.

شگفتا! مگر در قرن سوم هجرت نبود که یعقوب پسر لیث از سیستان برخاسته بربخش بزرگی از ایران دست یافت و با سپاه انبوهی بجنگ خلیفه تاخت و خود زمانی بود که کار خلافت اسلامی از مویی آویخته بود. اگر ایرانیان اسلام را از جان و دل نپذیرفته بودند چرا در چنان هنگامی همگی شورش بر نخاستند و بکندن ریشه اسلام نکوشیدند؟!

مگر در قرنی دیگر در زمان دیلمیان نبود که چون بویهیان به بغداد دست یافته بودند دوتن از کسان بهاءالدوله بخانه خلیفه المکتفی بالله رفته و او را بخواندن پیام بیرون کشیده بخانه بهاءالدوله آورده بند نمودند و با زور و زشت و سیلی پیمان کناره جویی از خلافت ازو دریافت داشتند. اگر ایرانیان اسلام را بزور پذیرفته بودند چرا در چنین هنگامی از آن دین برنگشتند و بیرق زردشتیگری برنیافراشتند؟!

برادران: شما با آن سخنان بیهودهٔ خود نه تنها تخم پراکندگی میانه ایرانیان می افشانید راه تاریخ را نیز کور میسازید. کسانی که در تاریخ اسلام و ایران بجستجو خواهند پرداخت چه بسا که مدتها گیج این گفته های بی بنیاد شما باشند و چه بسا که کسانی فریب این سخنان را خورده و چیزهایی در کتابهای خود بنگارند!

مذهب ساختن و رخنه بر بنیاد یکدین خدایی انداختن و مردم

را از دین بیزار گردانیدن از زشت ترین ننگهاست . کسانی که چنین نسبتی را بایرانیان میدهند خود دشمنی با ایران میکنند. کسانی از ایرانیان هم که چنین نسبتی را پذیرفته برو بالهایی هم از پندار خود بر آن می افزایند مگر نافهمی و ناآگاهی را عذر آنان بدانیم وگرنه در خور هر گونه نکوهش می باشند .

در قرنهای پیشین اسلام کسان بسیاری بقصد فتنه‌جویی یا بآرزوی پیشوایی بدعتهایی نهاده هر کدام راه نوینی باز میکردند چند کسی هم از ایرانیان بچنین کاری برخاسته اند. ولی ایرانیان همیشه از آنان بیزاری می جسته‌اند . کنون هم ما از آنکسان بیزاریم و هرگز نخواهیم پذیرفت که نام ننگین ایشان در تاریخ ایران به نیکی یاد شود .

چنان کسانی که مردم را از راه رستگاری در برده و در بیابان گمراهی سرگردان می ساخته اند خود دشمن آدمیگری بوده اند ، چه رواست که کسانی نام آن غولان فریبنده را به نیکی ببرند ؟! کسانی که کارشان دین دزدی بوده و بر بدبختی مردم میکوشیده اند چه سزاست که ایرانیان آنان را از برگزیدگان خود بشمارند ؟!

آن رفتار راد مردانه ایرانیان که چون اسلام را نمی شناختند در برابر آن هزارها قربانی دادند و چون آنرا شناختند یکدلانه آن کینه ها را فراموش ساخته بنگهداری اسلام برخاستند و این زمان هم صدهزار قربانی در راه آن دادند . چنین رفتار راد مردانه که مایه سرفرازی ایرانیان است کج اندیشانی آن را تحریف نموده چنین وامینمایند که ایرانیان چون با اسلام بشمشیر بر نیامدند از راه نیرنگ و دو رنگی به کندن بنیاد آن کوشیدند ! تفو بر این نادانی ! تفو !

اما شیعیگری ایرانیان چنانکه در جای دیگری گفته ایم چون امویان و عباسیان بدستاویز خویشاوندی با پیغمبر اسلام بخلافت نشسته علویان را که به پیغمبر نزدیکتر از آنان بودند و در پارسایی و دانشمندی هم برتری داشتند سخت می آزردند غیرت ایرانیان این بیدادگری را بر نتافته هواداری از علویان می نمودند واین بود که بشیعیگری معروف گردیدند.

اما دشمنی باسه خلیفه و دیگر ناروائیها که در قرن های اخیر شاه اسماعیل صفوی در ایران رواج داده اینها کارهایی است که خردمندان همیشه بیزار بوده‌اند وچنانکه همه میدانیم از آغاز مشروطه یکی از کار های مهم آزادیخواهان دشمنی باآن بدعتهای نازیبا بوده وخوشبختانه امروز کمتر نشانی از آن بازمانده.

کسانیکه بر شیعیگری ایرانیان هم ایراد بسته چنین وامی نمایند که ایرانیان از این راه دشمنی باسلام می نموده اند این کسان فراموش کرده اند که شیعیگری بنحویکه آسیب بر اسلام باشد یادگار دوره صفویان است و در آن زمان ایران حاجتی به دشمنی با اسلام نداشته است.

اما شیعیگری آغاز اسلام چنانکه گفتیم جز هواداری از علویان نبوده وبجز بر خلفای زمان زیانی نداشته است.

اینان کاری را که از بهترین پاکدلان که نزد خود ایرانیان جز کینه ورزی کسان شمرده‌اند ... سرزنش همه ایرانیان می نگارند و دانسته نیست که ازاین وارونه گویی ونیرنگکاری چه مقصودی دارند؟!

***

گاهی نیز در این گفتگوها نام زردشت و دین زردشتی بمیان

می آید. من می گوییم: زردشت فرستاده خدا بود پیغمبر بزرگی بود ولی در سه هزار سال پیش ... کسانی که امروز نام آن پیغمبر را میبرند اگر مقصود جستجوهای تاریخی است مرا ایرادی بران گفتگوها نیست. ولی اگر مقصود پیش کشیدن آن دین در برابر اسلام است زهی گمراهی!

دین زردشت هنوز در زمان ساسانیان حال بدی افتاده و بدعتی همچون «آتش پرستی» در آن پیدا شده و این بود که در برابر اسلام ایستادگی نتوانست. پیش از آن هم با مسیحیگری ایستادگی نمیتوانست و ایرانیان دسته دسته بمسیحیگری می گراییدند.

چرا این کسان نمی فهمند که ایران زردشتی بود و مسلمان گردید. بعبارت دیگر ایرانیان فهمیده و سنجیده آن را گزارده اسلام را بر گرفتند پس کنون چه جای آنست که بار دیگر آنرا بر گیرند؟!

زردشتیانی که در ایران یا در هند هستند برادران همخاک وهم نژاد ما میباشند و ما آنان را گرامی می داریم. ولی باید این گله را همیشه از آنان داشت که در جاییکه ملیونها خردمندان ایرانی راهی راپیموده آنان که گروه بس اندکی می باشند عناد نموده از پیمودن آن راه سرباز زده اند! آیا چه دلیل خرد پسندی براین کار خود دارند؟: آیا از ملیونها مردم ایران تنها یکمشت آنانند که راه خداپرستی را بهتر می شناسند؟! آیا هوش و دانش ایشان بر خرد ودانش آن همه مردان بزرگ وفرزانه ایرانی که سر باسلام فرو آورده اند فزونی دارد؟!

این در قرنهای بسیار باستان و در زمان کودکی جهان بود که هر گروهی خدای جداگانهای را پرستیده و دین جداگانه ای بر می گزیدند. شاید نخستین کسی که بدشمنی این گمراهی کودکانه

جهان برخاسته همان زردشت پیغمبر باستان ایران باشد. کنون چه روا است که کسانی بدوستاویز پیروی از دین آن پیغمبر پای بند این گمراهی باشند که جز از دین چند هزار ساله خود دینی نپذیرند و بجز از پیغمبر باستان خویش پیغمبر دیگری باور ننمایند؟!

اگر کسانی از یونانیان طب امروزی را نپسندیده طب جالینوس ستده نمایند این کار آنان شگفت‌تر از آن نخواهد بود که شما بدستاویز دین زردشت از پذیرفتن دینهای دیگر باز ایستاده‌اید.

چنانکه در جای دیگر گفته‌ایم: پیدایش پیغمبران را با دیگر حادثه‌ها در یک ترازو نمی‌توان سنجید. جهان هرچه دارد از پیدایش پیغمبران دارد.

پیغمبران همگی فرستاده یک خدایند کسانی که یکی را پذیرفته دیگران را نمی‌پذیرند خرد از این کار ایشان بیزار است.

جهان هرحالی را که پیدا کند و در ایران هرگونه حادثاتی که روی دهد سیزده قرن بیشتر که ایران پیرو دین اسلام بوده فراموش نخواهد شد. این سرفرازی ایران است که قرنهای درازی با چنین دین پاکی بسر داده.

اما گفتگوهایی که در این بارهٔ جوانان ما آزموده دارند بیش از این نتیجه نخواهد داد که از یکسوی دسته‌ای آن را مایه بیدینی گرفته خود را در دزدی و نادرستی و دروغگویی و دغاکاری آزاد بدانند. از سوی دیگر گروه انبوه ایرانیان که مسلمانند و هواد خواه اسلام رنجیده و رمیده دل از دشمنی آن نویسندگان آکنده سازند.

از هرسو که نگاه کنیم این سخنان بزیان ایران است و اینکه کسانی آن را سرمایه ایراندوستی خود ساخته‌اند بی‌پرده باید گفت که دوستان نادان اند.

کسروی

کروات بستن و دست فشردن

انجام سخن

در زمینه کروات بستن و دست فشردن آنچه گفتنی بود گفته شد و اینست که سخن را در این بار بانجام میرسانیم: چنانکه از گفتهای دیگران نیز که در این باره چاپ رساندیم پیداست کروات آرایشی است بی سود و بی زیان. اگر سودی جز آرایش ندارد زیانی نیز ازو بر نمی خیزد. کسی نباید ایرادی بر بستن آن بکند. کسی هم نباید از بستن آن بخود ببالد و آن را مایه برتری بشمارد. نیز آنرا نشانه « آدمیگری » شمردن خود نشانه « آدمی » نبودن است.

اما دست فشردن این کار از هر جهت بیهوده و زیان آور است آری اگر فقط آن بود که کسانی بهنگام رسیدن بدوستان و خویشان خود که از مدتها آنان را دیدار نکرده دست آنان را بگیرد و بفشارد جای ایرادی نبود و خود نشانه مهر و نوازش شمرده میشد. چنانکه رسم دیرین ایران بر آن بوده و کسی ایرادی نمی نموده.

اما این رسم که هر کسی در رسیدن بهر کسی که اندك آشنایی دارد دست او را بگیرد و بفشارد و در آمدن بهر انجمنی گرد آنجا چرخیده یکایك مردم از آشنا و نا آشنا دست دراز کند بی آنکه جوش ومهری درمیان باشد انصاف را کار بسیار بیهوده و نا ستوده ایست.

بویژه از آنجهت که قاعده‌ای درمیان نیست که هر کسی بسوی چه کسی دست دراز کند و بسوی چه کسی دراز نکند. شاعری از عرب گفته «دستهایی را بوسیدم که اگر می توانستم آنهارا می بریدم»(۱) در اینجا نیز دستهایی بسوی آدمی دراز میشود که باید آنها را برید. دستهای ناپاکی که هر روز بسوی مال دیگران دراز است. دستهای

---

(۱) « و کم من ید قبلتها ضرورة وکان منای قطعها ان امکن »

چرکینی که ابزار هرگونه بیماری است. این را از باستان زمان گفته‌اند که «بهر دستی دست نباید داد».

وانگاه از دیدهٔ طبی نیز این کار ناستوده و زیان آور است و باعث سرایت بیماریها می باشد. چنانکه بسیاری از اطبا در این باره نگارشها کرده‌اند. بویژه در این زمان ما که بیماریهای مسری فراوان است وچه بسا کسانی که با بیرون آراسته و نمود زیبا دچار دردهای چرکین و ناپاک است و در میان دست دادن دیگران را نیز آلوده آن دردهای ناپاک می گردانند.

گذشته از اینها در هنگام بهار و تابستان که دستها عرق آلوده و بدبو میباشد خود کار بسیار چرکینی است که کسانی دستهای خود را بهم بسایند و عرق و چرک را هدیه یکدیگر سازند. چه بسا که دست دادن در این هنگامها مایه رنجش و دل آزردگی کسانی است ولی شرم کرده زبان بگفتن باز نمی کنند.

باری این عادت از هر باره ناستوده و زیان آور است. ما روا نمی شماریم که ایرانیان آن را تنها بنام اینکه از اروپا برخاسته بپذیرند و از بدیهای آن چشم بپوشند واینست که امیدواریم خردمندان از این پس بترک آن بکوشند تا دیگران هم پیروی نموده ترک آن عادت نمایند.

پیمان

قانون اروپایی

اگر ما بشنویم که در قرنی مردم بیماری را بصد طبیب نشان می دادند و بدبسان چاره درد او چندین سال مدت می کشید وچه بسا که بیمار در این میانه می مرد آیا بر بیخردی و نادانی آنمردم نمی خندیم؟!

پس اگر کسانی پس از صد سال چگونگی محاکمات امروزی را شنیدند چرا برما نخندند؟؟

قانون دادگری

گفتگو با خانم سیاح

\- ۲ -

اینکه من سرودن داستانهای عشقی و گفتگو کردن از زنان را بر رمان نگاران ایراد میگیرم نباید انگارید که چون خودم از پل جوانی در گذشته‌ام اینست که بر جوانان و کارهای جوانی انکار دارم.

من اگر هم سالم از چهل گذشته و دوره جوانی را بسر داده‌ام جوانی و چگونگی آن را فراموش نکرده‌ام. بهر حال من بر آن کشش یا جاذبه که آفریدگار میانه زن و مرد گزارده و دو جنس را نیازمند یکدیگر ساخته ایراد ندارم. چگونه ایراد کنم بر چیزیکه بنیاد پیدایش آدمیان و مایه آبادی جهان است؟!

چیزیکه هست اگر مردان و زنان را بحال خود بگزاریم مردان بدستیاری همان کشش بیشتر زنان را تیره بخت و سیه‌روز خواهند ساخت. داستانهای عشقی که میانه زنان و مردان روی میدهد بیشتر آنها جز رسوائی زن و ننگینی او را نتیجه نمی دهد.

اگر قضیه این بود که هر مردی چون یکزنی را خواست و سر در پی او نهاده او را دریافت کار بخوشی انجامد و مرد همیشه آن زن را دوست داشته پاسبان و نگهدار او باشد من هرگز سخنی در این زمینه نداشتم و ایرادی بر رمان نگاران نمیگرفتم. بلکه بسیار شادمان می شدم از اینکه آنان با رمانهای خود بازار عشق و خواهش را میانه زنان و مردان هر چه گرم تر سازند.

افسوسا که قضیه نه اینست! بسیاری ازمردان بلکه بیشتر ایشان جز از این مقصود ندارند که هر کدام زنی را شکار کرده تا دلش میخواهد با او کام گزارد و چون سیر شد از او دوری جسته پی شکار دیگری برود و بدینسان زنان را بدبخت سازند.

از اینجاست که ما می گوییم: باید زنان از آمیزش بامردان بیگانه دور باشند تابدام آنان نیافتند.

می گوییم : دختران ناشوهر نکرده‌اند باید چشم و گوششان بسته باشد تا با پای خود بدام نشتابند و سرمایه زندگانی خود را از دست ندهند.

میگوییم : جوانان زن ناگرفته باید از شنیدن و دانستن هرگونه سخنی در زمینه آمیزشهای زن ومردی دور باشند تا آتش جوانی در درون ایشان زبانه نکشد و بی اختیار به دنبال زنان و دختران نیافتند.

همه اینها برای نگهداری زن است . برای آنست که مادران و خواهران ما از آسیب راهزنان شهری ایمن باشند.

ولی رمان نویسان و آنانکه ستونهای روزنامه را با گفتگو از روابط زن و مردی پرمی‌سازند وبگمان خود پند و اندرز می‌سرایند از این نکته غفلت دارند که این گفتگوها سنگ بنیاد دزد از اخش است و نتیجه جز این نخواهد بود که مردان بفریفتن زنان دلیر تر گردند و زنان بخوردن فریب مردان آماده تر باشند.

بهر حال ما حق داریم از رمان نگاران بپرسیم که چگونه است که در هر رمانی پای زنان را بمیان می کشید ؟! اگر مقصود شما پند واندرز است مگر جز درزمینهٔ آمیزش مردان با زنان پند و اندرزی نتوان سرود ؟!

من هرگز شک ندارم که پای زنان را بمیان آوردن رمان نگاران از راه پاکدلی نیست وجز این مقصود ندارند که از این راه بر رواج کتاب خود بیفزایند.

پس چه فرقی هست میانه این « دانشمندان » با آن شرکتهای فیلم برداری که زنانی را مزدور گرفته تنهای نیمه لخت اینان را به فیلم در میاورند و بیش از این مقصود ندارند که از این راه بر دخل تجارت خود بیفزایند ؟!

نمیدانم چه بگویم و چه بسرایم ؟ ... از یکسوی کسانی از ایرانیان نیز ندانسته آلودهٔ کار رمان شده اند و این بر من دشوار است که بر آنان نکوهش نمایم . از سوی دیگر زیانهای رمان درخور خاموشی نیست.

در خور خاموشی نیست که کسانی زشت ترین داستانها را سروده و کتابها چاپ کرده بدست پسران ودختران میدهند.

در اندک زمانی که رمان نویسی در ایران آغاز شده یکرشته کتابهایی که خود ننگ ایران باید شمرد بیرون ریخته . اگر بخاموشی بگراییم این

نادانان اروپایی برای ایران باز نخواهند گذاشت.

اگر بیگانگانی ایران را ندیده اند و بخواهند آن را از روی رمانهای چاپ شده در تهران بشناسند زشت ترین سیمایی از این کشور در دل آنان جایگیر خواهد بود. هر نادانی که قلم بدست می گیرد تو گویی در این سرزمین جوش و جنبشی جز گرد سر زنان ناپاک نیست یا جز از یکمشت مردان پلید بیهوده که سر در پی زنان و دختران دارند مردی در این کشور زندگی ندارد!

ما در ایران هستیم ومیدانیم که این چرکها جز تراوش اندیشه کج وچرکین خود آقای رمان نگار نیست و در این کشور از آن نابکاریها کمتر نشانی توان یافت، ولی آیا این بیگانه دور از ایران هم این حقیقت را می داند؟!

وانگه من می پرسم: آیا در جهان هرچیزی گفتنی و نوشتنی است؟.. اگر می توان این زشتکاریها را نوشت و بدست جوانان ناآزموده و ساده دل بلکه بدست بچگان نورس داد پس آن چه چیز است که باید پوشیده داشت و پرده بروی آن کشید؟! گذشته از همه اینها آیا چه سودی از این داستانها موجود است؟!

اگر مرد بیغیرت ننگینی بیک زن نابکار هر جایی بر خورده وبی آنکه اورا از آن پلیدیها پاک سازد بخانه خود برده و نابکارانه یکهفته بسر برده اند آیا چنین داستان نابکارانه ای در خور است که نام عشق بروی آن گذارده ودر ستونهای روزنامه موبمو شرح داده شود؟!

اگر یکدسته ژاندارم ناپاک بیابانی با یکدسته زنان بی آزرم هرجایی بر پشت بام کاروانسرایی بهم رسیده مست وبیخرد داد بیشرمی وبیباکی داده اند آیا چنین رسوایی درخور است که در کتابی نوشته شده و بدست زنان و دختران داده شود؟!

من می پرسم: آیا یکمرد غیرتمندی رضا میدهد که زن و دختر او تماشاگر چنین رسواییها و بیشرمیها باشند؟...

خواهید گفت: نه! می گویم: پس چگونه است که رمان نگار آن بیشرمیهارا بدینگونه آب و تاب نوشته سرمویی از شرح و تفصیل فرونمی‌گذارد و مردان چنین کتابی را خریده بدست زنان ودختران خود میدهند؟!...

آیا چنین ننگین کاریها در خور خاموشی است؟.. اگر در اینجا خاموشی

در صفحه ۳۳ دو غلط اتفاق افتاده خوانندگان تصحیح فرمایند :
۱ - سطر آخر : « بوسه » غلط « رتبه » درست
۲ - در سطر الآخر « واهی » غلط « وهمی » درست

باید بود پس در کجاست که خاموش نباید بود ؟!

چنانکه گفته ام : من نیك و بد هر چیز را در ترازوی سود وزیان جهان می سنجم . انگار ها و پندار هایی که هر دسته و گروهی در میانه خود دارند و آنها را دستاویز کار خود می‌شمارند نزد من ارج و بهایی ندارد.

تنها عنوان اینکه «رمان از ادبیات است» مرا از دنبال کردن زیانهای رمان باز نخواهد داشت .

«تاییس» رمان معروف اناتول فرانس که شما آنهمه ستایش‌ازو کرده‌اید هم اکنون در پیش من است . بار دیگر آن را خوانده‌ام و هرچه می‌اندیشم زمینه‌ای برای آن ستایشها در این کتاب نمی بینم .

پارسایانی دل از جهان کنده در بیابان نیل در صومعه ها بسر می‌برده اند . پافنوس نامی از ایشان که پیش از آمدن بصومعه زنی را دیده و دل باو داده بوده کنون آهنگ آن می کند که آن زن را از نابکاری نجات داده اورا نیز بصومعه بکشاند . آن زن با همه آلودگی سخت نابکاری چون دل پاکی داشته دعوت پافنوس را پذیرفته و یکبار چشم از همه چیز پوشیده خود را بصومعه ای می رساند. ولی دل پافنوس هنوز بجای خود برنگشته و پیوسته اورا ناآسوده می داشته. برای رهایی از این رنج برزشتهای بسیار سختی بر میخیزد لکن چاره دردِ دل نمیتواند . در این میان پیشوای راهبان که بر کوهی بسر می داده برای باز دید شاگردان خود از کوه پایین می آید و شاگردان که به پیشواز او شتافته بودند علم غیب از راز دل هر کسی خبر میدهد و گرفتاری دل پافنوس را هم باز نموده از حال تاییس که این زمان در صومعه بحال مرگ بوده آگاهی میدهد...

این داستانها اندکی از آن تاریخ است که براستی روی داده بسیاری را هم مولف از پندار خود تراشیده و بر آنها افزوده .

نخستین دشواری اینست که چگونه آن راست هارا از این دروغها جدا سازیم ؟.. ناگزیر باید همه‌را یاد سپرد و چه بسا که خواننده این‌دروغها را بجای تاریخ باور کرده در اینجا و آنجا باز گوید . چنانکه باین خطا بیشتر رمان خوانان گرفتار اند.

و آنگاه من از اناتول می پرسم که این داستانها با بیدینی و انکار خدا چه سازشی دارد ؟! اینکه راهبی در سایهٔ خدا شناسی و ریاضت کشی غیب گویی می کند چرا دیگری از شنیدن آن غیب گویی از دین در رفته انکار خدا نماید ؟! غیب گویی یك دینداری اگر مایه دینداری دیگران نباشد باری چرا علت بیدینی دینداران باشد ؟!

از این مرحله نیز گذشتیم : مقصود از سرودن این داستان چیست ؟! خواهند گفت : ریشخند بر کشیشان و بیهوده گوییهای ایشان . بسیار خوب کشیشان در خور ریشخند هستند و آن داستانهایی هم که از راهبان در کتابها آورده اند بیشتر آنها گزافه و دروغ است . ولی آیا توبه کردن یکزنی از نابکاری و گذشتن او از آسایش و مال نیز در خور ریشخند است ؟! و آنگاه آیا در ریشخند بر کشیشان باید انکار خدا نیز کرد ؟!

اگر در گفته های این دانشمند فرانسه دقت کنیم از آغاز تا انجام دو مقصود بیشتر ندارد : یکی انکار خدا . دیگری رواج بی عفتی . عمده مقصود او از این داستان آنکه چرا تائیس از نابکاری باز گشته و چرا پافنوس از نخست که باو دست یافت بکامگزاری برنخاسته ! یگانه آرزوی این فیلسوف رمان نگار و عضو اکادمی فرانسه آنکه ریشه خدا شناسی از جهان کنده شده و بنیاد پاکدامنی از گیتی برانداخته شود .

چیزیکه هست کاوش این مقصود شو* نیز نارساست . زیرا چنانکه گفتیم برداشتی که او نموده با این نتیجه که میخواهد سازگار نیست و اینست که من نامی برای کتابهای او جز عبارت « سرسام و یاوه بافی » پیدا نکردم . چه باید کرد که آنخواهر گرامی آنهمه ستایش از این کتاب کرده‌اند . دو باره باید گفت : « خواستن پرده چشم و گوش است »

بر من ایراد گرفته اید که چرا اناتول را با الکساندردما از یک ردیف گرفته‌ام و این را خود وهنی بر اناتول می شمارید . من می گویم : در کار بیهوده پیش و پس منظور نتوان داشت . در جاییکه من رمان را کار بیهوده‌ای میدانم نزد من همه رمان نگاران یکسان اندگو که نزد دیگران توسعه بندیهایی در کار باشد !

پیمان

شرق غرب شمال جنوب

گفتار هایی که در باره چهار سوی جهان و در معنی دو کلمه «نسا» و «بتسو» در شمار های ۱ و ۲ و ٤ و ٥ پیمان چاپ کردیم خوانندگان را بتوجه رانگیخته و این است که نامهای بسیاری در این باره رسیده:

یکی از خوانندگان می نویسد: در قزوین سمت آفتاب نگیر را «نسار» با کسر نون و سمت آفتاب گیر را «آفتاب رو» می خوانند و ساختمانهایی که در سمت جنوب ساخته می شود چون آفتاب نگیر است می گویند «سمت نسار ساخته شده» پس پیداست که نسار بمعنی شمال نیست و همیشه منطبق با شمال نمیباشد.

می گویند: «کیوان قزوینی در یکی از کتابهایش که بمناسبتی از ساختمانهای سمت نسار قزوین نام می برد آن را «نسام» نگاشته و مشتق از نسیم پنداشته با آنکه نسام بهیچوجه در زبان توده دیده نمیشود و همه آن را نسا می گویند».

آقای ناصر روایی از دوستان دانشمند و دیرین ما که در زبان های تاتی و تالشی آگاهی فراوانی دارند از تبریز می نویسند که در لهجه های تاتی و تالشی نیز نسا بر وزن رسا سمتی را می گویند که

تابش آفتاب در آنجا کمتر باشد و سمت رو بروی آن را «خوربن» یا «خوربم» می نامند سپس بر «نام شمال بودن نسا» ایراد گرفته این نکته بسیار سودمند را یادآوری می کنند که اگر نسا و بتو بمعنی شمال و جنوب بود بایستی نه تنها در کوه بلکه در دشت ها و بیابانهای هموار نیز بکار رود با آن که نمی رود.

آقای میرزا حبیب‌الله ذوالقدر از اصطهبانات می نویسد که در آنجا نیز «نسه» جایی را می گویند که آفتاب بدان نتابد و در «کراش» که از آبادی‌های نزدیک لارمی باشد کلمه را «ناسالک» می خوانند و از اینجا پیداست که اصل کلمه «نسالک» بوده سپس سبک گردانیده «نسه» یا «نسا» گفته اند. اما آفتاب گیر در اصطهبانات بجای بتو «باتو» یا «باتابه» گاهی «تو» می گویند و در کراش آن را «باه روز» بروزن «تبه روز» میخوانند چنانکه در بیشتر آبادیهای فارس گل آفتاب گردان را نیز «باه روز» می گویند.

آقای صالح دوباره در پیرامون موضوع مقاله فرستاده از جمله می نویسد که در گیلان شرق را «خوردرا» و غرب را «خور براو» می خوانند و «خور براو» که بمعنی آفتاب برو می باشد با کلمه «خوربران» که در پارسی باستان نام مغرب بوده و کنون «خاوران» گردیده مطابق می باشد.

از این نوشته آقای صالح گرهی از کار موضوع نامهای چهارسو باز می شود. زیرا چنانکه در یکی از گفتار های پیشین گفته ایم «خوراسان» که در فارسی بمعنی مشرق بوده امروز نام سرزمینی شده و چنان شهرت یافته که دیگر بر گردانیدن آن بمعنی نخستین کار ناشدنی است.

و از اینجاست که ما نوشته بودیم باید در این باره باکلمه عربی «مشرق» ساخت ودرآرزوی نام پارسی نبود.

ولی کنون اگر کسانی درآرزوی این باشند که برای مشرق نیز کلمه پارسی داشته و بکار برند می توانند کلمه «خوردرا» را بر-گرفته ومشهور گردانند. واین کلمه‌چون هنوزهم درمیان گروهی بکار می رودساختگی یا مرده نیست‌و کسی ایرادی بر بکار بردن‌او نخواهدداشت.

درآخر مقاله آقای صالح می نویسد که میرزا محمد علی آقای تبریزی در فرهنك بهارستان‌نام جنوب را «اواخشتر»می نگارند آیامستند این گفته‌ایشان‌چیست؟!

خوشبختانه ما پاسخ این پرسش راآماده داریم . زیرا در چندی پیش که میرزامحمد علی آقا درتهران‌بودندو گفتگوی کلمه«اواخشتر» را می کردند دانسته شد که مستندایشان کتاب «پروش نگارش پارسی» بوده که کتاب نا استوار و بی ارج و بهایی میباشد ولی آقای میرزا چون آگاهی از حال مؤلف آن کتاب نداشته اند بر نوشتهٔ او اعتماد نموده اند .

در زمینه نامهای شرق و غرب وشمال و جنوب چنانکه‌در کتاب ها و گفته های شعرا پراکنده گویی فراوان روی داده و هر کسی مخالف دیگران بوده نامه هایی نیز که بما رسیده پر از اختلاف گویی است .

از جمله یکی از سمنان می نویسد : نام شمال در فارسی «سبا» بوده و نسبت‌آن را بکتاب تفسیر قرآن صدرالمتألهین شیرازی‌و کتاب ترجمه تاریخ عتبی یمینی می دهد و ما نمیدانیم آیا چنین کلمه ای در آن کتاب ها هست یا نه؛ دیگری ازفارس می نویسد «یاد دارم‌دریکی

از کتابها کلمه «برین» را بمعنی شمال یا شمال شرقی دیده ام»؟!

باری برای آگاهی خوانندگان می نگاریم که گفتگو در باره نام های شرق و غرب و شمال و جنوب آنست که ما در شماره های یکم و دوم نگاشته ایم و آن گفته ها چون از روی یکرشته دلیل های بسیار استواریست در خور شك نمی باشد. در باره نسا و بنو و مانند آنها نیز آنچه بایستی دانست دانسته شد. در این باره ها سخن دیگری نیاز نداریم. اگر مطلب دیگری باشد بنویسند ومایه خورسندی خواهد بود. ولی آنچه نوشته شده دیگر تکرار نفرمایند. بجای این گفتگو که در اینجا بپایان می رسانیم از شماره آینده از نامهای عمو وعمه و خال و خاله گفتگو خواهیم داشت و امیدواریم که خوانندگان در آنجا نیز شرکت فرمایند.

کسروی

دکمه تکمه

هر دو کلمه ترکی و هر دو بیکمعنی در پارسی بکار رفته ولی در لفظ تفاوتهائی باهم دارند، وانگاه از روی معنی اصلی که هر یکی از ریشه جداگانه ای می آیند جای بکار بردن هر یکی نیز جداست. لیکن از فرهنگها پیداست که کسانی این فرقها را در نیافته و دو کلمه را باهم در آمیخته اند.

دکمه با پیش دال با کاف پارسی از ریشه «دگون» (گره) و «دگماق» (گره انداختن) می آید و بان گوی (۱) گفته میشود که از قیطان یا پارچه با گره انداختن درست کرده باشند.

تکمه با زیر تاء با کاف عربی از ریشه «تکماق» (دوختن) می آید و گوی را میگویند که از سنگ گرانبها یا از فلز یا از شیشه درست کرده و بجامه دوخته باشند. (۲)

در این شعر مناسبت معنی منظور است که می گوید:

ترا که تکمه لعل است بر لباس حریر — شدست قطره خون منت گریبان گیر

دیگری می گوید:

عجب مدار تو از تنگی جامه ماه — که بسته است همه تکمه های او بر ماه

---

(۱) فارسی دکمه یا تکمه «گوی» است.

(۲) امروز ما هرچه داریم تکمه است دکمه از میان رفته.

انتقاد کتاب خاندان نوبختی

— ۳ —

ب - عدم جامعیت کتاب مذکور درباب مطالب مربوطه

مؤلف خاندان نوبختی بسیاری از مطالب و نکات مربوط بتاریخ نوبختیان دست نیافته ودر کتاب خود درج نکرده بعلاوه قسمتی از آثار مسلمه خاندان مزبور را از آنان سلب کرده است از آنجمله :

کتاب الفرق والمقالات تألیف حسن بن موسی بن نوبخت میباشد که کلیه مورخین کتاب مزبور را بحسن نوبختی منسوب داشته اند ومؤلف کتاب خاندان نوبختی هم انتساب مذکور را در صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ کتاب خود تصریح میکند ولی پس از آن ضمن بیست صفحه از کتاب خاندان نوبختی (از صفحه ۱۴۱ تا ۲۶۱) باتکلفات بسیار و سئون بدیهای مختلف که تماماً زائد وغیر متناسب است کتاب الفرق والمقالات نوبختی را به سعد بن عبدالله قمی اشعری مؤلف بصائر الدرجات وغیره منسوب میدارد وبزعم خود تحقیقات علمی دراین باب نموده ومطالب تازهٔ بدست آورده است وبالاخره در نتیجه تحقیقات ناقص خود حکم کرده است که کتاب الفرق والمقالات حسن بن نوبخت عین کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله است وازتألیفات شخص اخیر میباشد

این سهو واشتباه مؤلف خاندان نوبختی از آن جهت روی داده که در باب دو نسخه مزبوره اطلاعات جامعی بدست نیاورده و باقرار خود (صفحه ۱۴۲) بدون تتبع کافی حکم بوحدت هردو نسخه مینماید در صورتی که حقیقت قضیه غیر از این میباشد. باید دانست که نسخه خطی کتاب الفرق والمقالات ابن نوبخت در کتابخانهای ایران وعراق عرب موجود است واخیراً در اسلامبول بطبع رسیده ونسخهٔ خطی قدیمی کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله قمی اشعری نیز در بعضی از کتابخانه های عراق وایران یافت میشود نگارنده هر دو نسخه را از

آغاز تا انجام مطالعه نموده طرز اسلوب و تحریر ومطالب هر یك بقدری متباین و متمایز است که اصلا احتمال وحدت هر دو نسخه نمیرود هر گاه مورث تطویل کلام نمیشد قسمتی از عبارات ومطالب دو نسخه را برای اطلاع خوانندگان نقل میکردیم ولی برای نمونه مختصری از آغاز و انجام هر دو نسخه را ذیلا درج میکنیم

آغاز کتاب الفرق تألیف حسن بن موسی بن نوبخت که نسخه خطی آن اکنون نزد آقا سید حسن صدر مؤلف کتاب الشیعه والفنون در کاظمین موجود است و اخیراً در سال ۱۹۳۱ میلادی کتاب مز بور در اسلامبول طبع شده از این قرار است :

«الحمد لله المتوحد بالقدم والازلية الذی لیس له غایة فی دوام ولا اولیة فی ازلیة انشأ صنوف البریه لامن اصول کانت معه بدیه جل عن اتخاذ الصاحبة والاولاد وتعالى عن مشارکة الاضداد ..»

آغاز کتاب المقالات والفرق واسمائها وصنوفها والقابها تألیف سعد بن عبدالله قمی اشعری مؤلف کتاب بصائر الدرجات وغیره که نسخه خطی آن در کتابخانه مرحوم آقا سید محمد بحر العلوم در نجف موجود بوده ونسخه دیگری از آن کتاب المقالات فعلا در تهران نزد فاضل محترم آقای سلطانی نماینده مجلس شورای ملی وجود دارد ودر قرن ششم هجری تحریر یافته است بدین قرار میباشد

«بسم الله الرحمن الرحیم وبالله التوفیق والعون والثقه اما بعد فان فرق الامة کلها المتشیعة وغیرها اختلفت فی الامة فی کل عصر ووقت کل امام بعد وفاته وفی عصر حیاته منذ قبض الله محمداً صلی الله علیه وآله وقد ذکرنا فی کتابنا هذا من فرقها وآرائها واختلافها وماعرفنا فی ذلك من تاریخ الاوقات وبالله التوفیق ومنه العون قبض رسول الله صلی الله علیه وآله فی شهر ربیع الاول سنة عشر

من الهجرة وهو ابن ثلث وستین سنه وکانت نبوته صامم ثلاثاً وعشرین سنه ...»

آخر نسخه مزبوره بعبارات ذیل ختم میشود

«وعلی هذه الاخبار والمعانی التی وصفناها ...»

آغاز وانجام نسخه کتابخانه بحر العلوم و نسخه آقای سلطانی موافقت کامل دارد

بهر حال بطوری که ملاحظه شد آغاز وانجام نسخه الفرق والمقالات ابن نوبخت و نسخهٔ المقالات والفرق سعد بن عبدالله قمی اختلاف کلی دارد همینقسم مطالب و انشاء وغیره که مسلم است هر دو نسخه یکی نمیباشد واز هر جهت مختلفه و مؤلف خاندان نوبختی بدون تطبیق دو نسخه و مطالعه کامل دچار سهو واشتباه شده است

ج - اشتمال کتاب بمطالب غیر مربوطه

مؤلف کتاب خاندان نوبختی برای افزایش حجم کتاب با هر چه مطالب غیر مربوطه بموضوع را در کتاب خود درج مینماید مثلا ضمن ۱٤ صفحه [از ۲۱۲ تا ۲٤۲] راجع بحالات شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر تحقیقاتی کرده و بمناسبت ارتباط ابن روح با شلمغانی چهارده صفحه هم [از ۲۲۵ تا ۲٤۲] راجع حالات شلمغانی گفتگو مینماید وطی صفحه ۲٤٥ حالات برادر حسین بن روح را می نگارد ودر صفحه ۲۲٤ سطر ۱٤ چنین دانسته که مادر شیخ ابوالقاسم بن روح از نوبختی ها بوده است بنابراین مولف مزبور چهار نفر مرد ویکنفر زن بر تعداد نوبختیان میافزاید ودر آخر کتاب طی نسب نامه نوبختیان اشخاص مذکوره را بدین طریق جزء نوبختیان ذکر میکند

۱ - ابوبکر

۲ - روح بن ابی بکر

۳ ـ شیخ ابوالقاسم بن روح بن ابی بکر

٤ ـ برادر شیخ محمد بن روح

٥ ـ خانم نوبختیه والده شیخ ابوالقاسم (گمنام)

باتمام این تفصیل مسلم است که اشخاص مزبوره گرچه بخاندان نوبخت نسبت داده میشوند ولی از اعضاء آن خانواده نیستند واز حیث نسب اختلاف دارند ونبایستی ضمن نسب نامه نوبختیان ذکر شوند

اینك ما در ابتداء تناقض ونادرستی عبارت کتاب خاندان نوبختی را ذکر نموده سپس نوبختی نبودن آنان را با دلایل کافیه شرح میدهیم

مؤلف کتاب خاندان نوبخت ضمن صفحه ۲۱۳ سطر ۱۳ چنین مینگارد :

« درنوبختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست » ولی بفاصله کمی در اول صفحه ۱۰٤ چنین مینویسد :

« ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بکر را مورخین و علمای اخبار گاهی نوبختی زمانی روحی گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت بعضی اوقات قمی نوشته اند »

البته تناقض ونادرستی عبارت اول با عبارت دوم بخوبی معلوم است بعلاوه مؤلف کتاب خاندان نوبخت عبارت [حسین بن روح بن بنی نوبخت] را بکتاب احتجاج طبرسی صفحه ۲٤٥ استناد داده است درصورتی که عین عبارت کتاب احتجاج این قسم میباشد :

«حسین بن روح من بنی نوبخت» یعنی حسین بن روح از پسران نوبخت ولی مؤلف خاندان کلمهٔ من را بن خوانده که ترجمه آن چنین میشود حسین بن روح پسر پسران بنی نوبخت وبا این ترتیب مؤلف مزبور تعدد آبائی برای حسین بن روح قائل شده است

غلطهای تازه

— ۷ —

متخصص - استاد ویژه کار

در ترجمه کردن از زبانی بزبانی نباید پای بند معنی های زیر لفظی کلمه ها بود ودر برابر هر کلمه هم‌معنی آن را بکار برد. مثلا در فرانسه کلمه Ombrelle از ریشه Ombre میآید که بمعنی سایه است ما در فارسی بجای ان کلمه چتر یا آفتابگردان راداریم ودر ترجمه کردن از فرانسه بفارسی هم باید یکی از ان دو کلمه را در برابر Ombrelle بگزاریم نه اینکه از ریشه سایه کلمه بتراشیم.

از اینگونه مثالها فراوان است وترجمه کنندگان بیشتر آنهارا میدانند. گاهی نیز ترجمه کننده کلمه ای را که در برابر یك کلمه بکار برود پیدا نکرده ناگزیر شده کلمه از خود می تراشد واین عیبی است که گاهی در ترجمه ها پیدا می‌شود.

ولی ترجمانان آغاز مشروطه که بیشتر ایشان از سرمایه علمی تهی‌دست بوده‌اند اینگونه اشتباه را فراوان داشته اند واز این راه زبان فارسی را پر از کلمه هـای بی معنی وبیهوده ساخته اند. چنانکه کلمه هـای «نقطه نظر» و «متاسفانه» و «بدبختانه» و «خوشبختانه» ومانند های آنها ازان غلطهاست.

یکی از غلطهای مهم که ازاین راه پیدا شده کلمه «متخصص» است که در برابر کلمه Specialiste تراشیده‌اند. Special بمعنی جدا گانه یا ویژه است و Specialiste کسی را گویند که فنی جدا گانه‌ای را بر گرفته جز در آن در فن دیگری کوشش ننماید و از اینجا دانش بسیار دران باره بدست بیاورد. در پارسی این معنی را با کلمه «استاد» می رسانند. می گویند: «استاد این فن فلانکس است».

ترجمه کنندگان که از این نکته بی خبر بوده اند خود را ناگزیر دیده اند که از روی معنی زیر لفظی کلمه ای از پیش خود بتراشند. گذشته از آنکه این کار خطا بوده بخطا های دیگری هم دچار شده اند: نخست آنکه فارسی را گزارده دست بدامن زبان عربی زده اند و این کار از دیده فن زبان شناسی خطاست. چرا که هر زبانی باید بر روی کلمه های خود گردش کند تا استقلال خود را از دست ندهد. جز در جاهای خاص نیست که می توان کلمه از زبانهای دیگر برداشت. بلکه بایستی کلمه «ویژه کار» فارسی را معمول سازند.

دوم آنکه کلمه «متخصص» در عربی معنی دیگری دارد. بدینسان که اگر بگوییم: «فلانکس متخصص در طب است» معنی اش این خواهد بود که جز او کس دیگری طب نمی داند با آنکه مقصود ما نه اینست. از اینجاست که خود تازیان در برابر Specialiste کلمه دیگری بکار میبرند.

باری کلمه متخصص غلطاست وبجای آن باید کلمه استاد را بکار برد. اگر هم کسانی آن را با مقصود ساز گار ندانند می توان کلمه «ویژه کار» را معمول گردانیده بکار برد.

مارا آزرده نسازید

باهمه گفتارهایی که درباره عنوانهای پوچ و بیهوده در شمارهای پیشین پیمان چاپ کردیم باز در نوشتهایی که بما می رسد گاهی بآن عنوانها برمی خوریم. اگرچه پاره‌ای از آنها نتیجه عادتی است که از سالیان دراز درکار بوده و یکبار دست برداشتن از آن دشوار می باشد و اینست که خواه ناخواه گاهی از آن کلمه‌ها از قلم بیرون می تراود. ولی پاره ای هم از اینجهت است که کسانی مقصود ما را از آن گفتارها درست ندانسته می پندارند که مانیز آنچه می نویسیم جز برای پر کردن صفحه ها نیست و از اینجاست که اثری بر آن نگارشها مرتب نمی شمارند.

برای آگاهی این کسان است که در اینجا اعلان می نماییم که آنچه ما می نگاریم باین قصد است که خودمان بکار بندیم و از دیگران هم توقع بکار بستن داشته باشیم و آنچه می گوییم و می نویسیم هرگز فراموش نمی کنیم.

ما از کلمه های « حضرت » و « جناب » و مانند اینها سخت پرهیز داریم که درباره کسی بکار نمی بریم. از دیگران هم چشم آن داریم که مارا از این عنوانها دور گرفته در نگارشهای خود بما از نوشتن این گونه لقبها و عنوانها خود داری نمایند و گرنه مارا آزرده ساخته اند.

پیمان

(فزونی رودکارون ـ اهواز)

ازاهواز می نویسند :

دراثر بارندگیهای ممتدیکه از اوایل بهمنماه ۱۳۱۲ در کوه سارهای اطراف خوزستان شده بود آب رود کارون ازروز ۱۶ بهمن رو بفزونی گذارده و به بلندی هفت زرع و دو گره رسیده شهر اهواز را کاملا در مخاطره قرار داده واین فزونی آب تا ۲۷ بهمن امتداد یافته و بعد به اندازه خود که همه سال رو بازدیاد میگذارد تخفیف یافت .

طوریکه معروف است در سالهای ۱۲۲۰ و ۱۲۷۶ و ۱۳۰۳ شمسی مصادف باهمین اندازه آب رود کارون زیاد شده که مانند این دفعه تمام بیابانهارا گرفته وازدوطرف مجراهائی باز کرده که فلاحیه وجاهای دیگر رشته های خودرا کشیده است

گرچه تلفاتی دراین چندروزروی نداده که قابل ذکر باشد . ولی غالب مزارع مزروع از فاریاب ودیم دوچار گندیدگی و خرابی شده ماشین‌های آبکشی دراطراف رود کارون که از ده سال قبل گذارده شده دوچار ویرانی گردیده است .

چنانکه بطریق مهندسی بامشاوره با اشخاص مجرب از اهل محل رشته‌هائی از این رودخانه مجزا ومانند سابق قنوات کهنه تعمیر و ایجاد شود ممکن است هم از اینگونه خطرات جلوگیری شده باشدوزراعت های مفیدی دراراضی بایراین سرزمین بتوان نمود .

کتابهای سودمند

ما آرزو داریم که این کتابها در هر خانه ای باشد و هر کسی آنها را خوانده راه تندسی رابشناسد وپدران و مادران از خواندن آنها وظیفه پدری و مادری را درباره فرزندان خود نیك بدانند :

۱ ـ **چرا سوزاك و سفلیس معالجه نمی شوند ؟**

تالیف دکتر توماتیانس. در دوقسمت : قسمت اول دربارهسوزاك قسمت دوم در باره سفلیس

۲ ـ **بواسیر** ـ سبب تولید وعلایم ومعالجه آن تالیف دکتر توماتیانس

۳ ـ **فورمولر طبی** تالیف دکتر توماتیانس

٤ ـ **دستور مادران جوان** ـ

تالیف آقای دکتر حسینقلیخان قزل ایاغ

٥ ـ **کلید صحت** . تالیف دکتر قزل ایاغ

٦ ـ **کتاب سفلیس وسوزاك** تألیف آقای دکتر پرویز صدیق.

این کتابها را از کتابخانهای تهران و خاور خریداری نمایید .

***

از آقایان اطباء که کتابی در زمینه تندرستی و علاج امراض تألیف کرده اند خواهشمندیم که نسخه ای ازآن را برای ما ارسال دارند یا نام آن را برای ما بنویسند که خودمان از کتابخانها بدست بیاوریم واعلان آنرا نشر نمایم .

هر گونه اعلانی در زمینه تندرستی که باداره پیمان فرستاده شود ما مجانی چاپ خواهیم کرد .

اعلان از هامبورك

قابل توجه آقایان تجار

اطلاعاً خواطر محترم آقایان تجاررا مستحضر میدارد که این بنده (ادریس حسین زاده خوئی) مقیم هامبورك از این تاریخ به بعد مستقیماً در انجام خدمات هموطنان عزیز حاضر است لهذا از هر قبیل اطلاعات تجارتی راجع به متاع صادراتی و وارداتی خواسته باشند رأساً به آدرس ذیل مراجعه فرمایند با کمال امتنان و مواظبت مخصوص خدمات مرجوعه انجام داده خواهد شد و محض توسعهٔ تجارت خارجی هرقسم متاعیکه امکان صدورش را دارند قبلا نمونه ارسال فرمایند تا اطلاعات موثق سریعاً داده شود

آدرس : هامبورك ـ آلمان ادریس حسین زاده خوئی

Idris Husren Zadeh .
Postfach 956
Hamburg 1.
Allemagne.

تکفروشی پیمان

طهران — کتابخانهای طهران وخاور

تبریز — کتابخانه سروش

رشت — تجارتخانه یك کلام

اهواز — دارالوکاله آقای نقشینه

رضاییه — نزد آقای میرمحمدحسین کسرایی

نسخه ای دو ریال (دوقران)